

## لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به دکتر فورال

جناب پروفیسور محترم دکتر فورال معظّم علیہ بہاء اللہ الابهی

ہواللہ

ای شخص محترم مفتون حقیقت نامہ شما کہ ۲۸ جولای ۱۹۲۱ مورّخ بود رسید مضامین خوشی داشت و دلیل بر آن بود کہ الحمد للہ ہنوز جوانی و تحرّی حقیقت مینمائی قوای فکرّیہ شدید است و اکتشافات عقلیہ پدید

نامہئی کہ بدکتر فیشر مرقوم نموده بودم نسخ متعدّدہ او منتشر است و جمیع میدانند کہ در سنہ ۱۹۱۰ مرقوم گردیدہ و از این نامہ گذشتہ نامہہای متعدّدہ باین مضمون قبل از حرب مرقوم و در جریدہ کلیّہ سانفرانسیسکو نیز اشارہ باین مسائل گردیدہ تاریخ آن جریدہ مسلّم و معلوم و همچنین ستایش فلاسفہ وسیع النّظر در نطقی کہ در کلیّہ دادہ شد در نہایت بلاغت لہذا یک نسخہ از آن جریدہ در جوف این مکتوب ارسال میشود تالیف آن جناب البتہ مفید است لہذا اگر چنانچہ مطبوع است از ہر یک نسخہئی از برای ما ارسال دارید

مقصد از طبیعیونی کہ عقائدشان در مسئلہ الوہیّت ذکر شد حزبی از طبیعیون تنگ نظر محسوس پرست است کہ بحواسّ خمسہ مقید و میزان ادراک نزدشان میزان حسنّ است کہ ہر محسوس را محتوم شمرند و غیر محسوس را معدوم و یا مشبوه دانند حتّی وجود الوہیّت را بکلیّی مظنون نگرند

مراد جمیع فلاسفہ عموماً نیست همانست کہ مرقوم نمودہئی مقصود تنگ نظران طبیعیونند اما فلاسفہ الہیون نظیر سقراط و افلاطون و ارسطو فی الحقیقہ شایان احترام و مستحقّ نہایت ستایشند زیرا خدمات فائقہ بعالم انسانی نمودہاند و همچنین فلاسفہ طبیعیون متفنون معتدل کہ خدمت کردہاند

ما علم و حکمت را اساس ترّقی عالم انسانی میدانیم و فلاسفہ وسیع النّظر را ستایش مینمائیم در روزنامہ کلیّہ سانفرانسیسکو دقت نمائید تا حقیقت آشکار گردد

اما قوای عقلیہ از خصائص روحست نظیر شعاع کہ از خصائص آفتابست اشعہ آفتاب در تجدد است ولکن نفس آفتاب باقی و برقرار ملاحظہ فرمائید کہ عقل انسانی در تزیید و تناقص است و شاید عقل بکلیّی زائل گردد ولکن روح بر حالت واحدہ است و عقل ظہورش منوط بسلامت جسم است جسم سلیم عقل سلیم دارد ولی روح مشروط بان نہ عقل بقوہ روح ادراک و تصوّر و تصرف دارد ولی روح قوہ آزاد است عقل بواسطہ محسوسات ادراک معقولات کند ولکن روح طلوعات غیر محدودہ دارد عقل در دائرہ محدود است و روح غیر محدود عقل ادراکات بواسطہ قوای محسوسہ دارد نظیر باصرہ و سامعہ و ذائقہ و شامہ و لامسہ ولکن روح آزاد است چنانکہ ملاحظہ مینمائید کہ در حالت یقظہ و حالت خواب سیر و حرکت دارد شاید در عالم رؤیا حلّ مسئلہئی از مسائل غامضہ مینماید کہ در زمان بیداری مجهول بود عقل بتعطیل حواسّ خمسہ از ادراک بازماند و در حالت جنین و طفولیت عقل بکلیّی مفقود لکن روح در نہایت قوّت باری دلائل بسیار است کہ بفقدان عقل قوہ روح موجود فقط روح را مراتب و مقاماتی

روح جمادی و مسلّم است کہ جماد روح دارد حیات دارد ولی باقتضای عالم جماد چنانکہ در نزد طبیعیون نیز این سرّ مجهول مشہود شدہ کہ جمیع کائنات حیات دارند چنانکہ در قرآن میفرماید کلّ شیء حیّ

و در عالم نبات نیز قوہ نامیہ و آن قوہ نامیہ روح است و در عالم حیوان قوہ حسّاسہ است ولی در عالم انسان قوہ محیطہ است و در جمیع مراتب گذشتہ عقل مفقود ولکن روح را ظہور و بروز قوہ حسّاسہ ادراک روح ننماید ولکن قوہ عاقلہ

استدلال بر وجود آن نماید

و همچنین عقل استدلال بر وجود یک حقیقت غیر مرئی نماید که محیط بر کائناتست و در هر رتبه‌ئی از مراتب ظهور و بروزی دارد ولی حقیقتش فوق ادراک عقول چنانکه رتبه جماد ادراک حقیقت نبات و کمال نباتی را ننماید و نبات ادراک حقیقت حیوانی را نتواند و حیوان ادراک حقیقت کاشفه انسان که محیط بر سائر اشیاء است نتواند

حیوان اسیر طبیعت است و از قوانین و نوامیس طبیعت تجاوز نکند ولی در انسان قوه کاشفه‌ایست که محیط بر طبیعت است که قوانین طبیعت را در هم شکند مثلاً جمیع جماد و نبات و حیوان اسیر طبیعتند این آفتاب باین عظمت چنان اسیر طبیعت است که هیچ اراده ندارد و از قوانین طبیعت سر موئی تجاوز نتواند و همچنین سائر کائنات از جماد و نبات و حیوان هیچ یک از نوامیس طبیعت تجاوز نتواند بلکه کل اسیر طبیعتند ولی انسان هرچند جسمش اسیر طبیعت و لکن روح و عقلش آزاد و حاکم بر طبیعت

ملاحظه فرمائید که بحکم طبیعت انسان ذی روح متحرک خاکبست اما روح و عقل انسان قانون طبیعت را میشکند مرغ میشود و در هوا پرواز میکند و بر صفحات دریا بکمال سرعت میتازد و چون ماهی در قعر دریا میرود و اکتشافات بحریه میکند و این شکستی عظیم از برای قوانین طبیعت است

و همچنین قوه کهربائی این قوه سرکش عاصی که کوه را میشکافد انسان این قوه را در زجاجه حبس مینماید و این خرق قانون طبیعت است و همچنین اسرار مکنونه طبیعت که بحکم طبیعت باید مخفی بماند انسان آن اسرار مکنونه طبیعت را کشف نماید و از حیز غیب بحیز شهود میآورد و این نیز خرق قانون طبیعت است و همچنین خواص اشیاء از اسرار طبیعت است انسان او را کشف مینماید و همچنین وقایع ماضیه که از عالم طبیعت مفقود شده و لکن انسان کشف مینماید و همچنین وقایع آتیه را انسان با استدلال کشف مینماید و حال آنکه هنوز در عالم طبیعت مفقود است و مخابره و مکاشفه بقانون طبیعت محصور در مسافات قریبه است و حال آنکه انسان بآن قوه معنوی که کاشف حقایق اشیاء است از شرق بغرب مخابره مینماید این نیز خرق قانون طبیعت است و همچنین بقانون طبیعت سایه زائل است ولی این سایه را انسان در آینه ثابت میکند و این خرق قانون طبیعت است دقت نمائید که جمیع علوم و فنون و صنایع و اختراعات و اکتشافات کل از اسرار طبیعت بود و بقانون طبیعت باید مستور ماند ولی انسان بقوت کاشفه خرق قانون طبیعت کرده و این اسرار مکنونه را از حیز غیب بحیز شهود آورده و این خرق قانون طبیعت است

خلاصه آن قوه معنوی انسان که غیر مرئیست تیغ را از دست طبیعت میگیرد و بفرق طبیعت میزند و سائر کائنات با وجود نهایت عظمت از این کمالات محروم انسان را قوه اراده و شعور موجود و لکن طبیعت از آن محروم طبیعت مجبور است و انسان مختار و طبیعت بی شعور است و انسان باشعور طبیعت از حوادث ماضیه بیخبر و انسان باخبر طبیعت از وقایع آتیه جاهل و انسان بقوه کاشفه عالم طبیعت از خود خبر ندارد و انسان از هر چیز باخبر

اگر نفسی تخطّر نماید که انسان جزئی از عالم طبیعت است و چون جامع این کمالات است این کمالات جلوه‌ئی از عالم طبیعت است پس طبیعت واجد این کمالاتست نه فاقد در جواب گوئیم که جزء تابع کل است ممکن نیست که در جزء کمالاتی تحقق یابد که کل از آن محروم باشد

و طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریه است که منبعث از حقایق اشیاء است و این حقایق کائنات هرچند در نهایت اختلافست ولی در غایت ارتباط و این حقایق مختلفه را جهت جامعه‌ئی لازم که جمیع را ربط بیکدیگر دهد مثلاً ارکان و اعضا و اجزاء و عناصر انسان در نهایت اختلافست ولی جهت جامعه‌ئی که آن تعبیر بروح انسانی میشود جمیع را بیکدیگر

ربط میدهد که منتظماً تعاون و تعاضد حاصل گردد و حرکت کلّ اعضا در تحت قوانین منتظمه که سبب بقای وجود است حصول یابد اما جسم انسان از آن جهت جامعه بکلی بیخبر و حال آنکه باراده او منتظماً وظیفه خود را ایفا مینماید

اما فلاسفه بر دو قسمند از جمله سقراط حکیم که معتقد بوحدانیت الهیه و حیات روح بعد از موت بود چون رأیش مخالف آراء عوامّ تنگ‌نظران بود لهذا آن حکیم ربّانی را مسموم نمودند و جمیع حکمای الهی و اشخاص عاقل دانا چون در این کائنات نامتناهی نظر نمودند ملاحظه کردند که نتیجه این کون اعظم نامتناهی منتهی بعالم جماد شد و نتیجه عالم جماد بعالم نبات گشت و نتیجه عالم نبات عالم حیوان و نتیجه عالم حیوان عالم انسان این کون نامتناهی باین عظمت و جلال نهایت نتیجه اش انسان شد و انسان ایّامی چند در این نشئه انسانی بمحن و آلام نامتناهی معذب و بعد متلاشی بی اثر و ثمر گشت اگر این است یقین است که این کون نامتناهی با جمیع کمالات منتهی بهذیان و لغو و بیهوده شده نه نتیجه و نه ثمری و نه بقا و نه اثری عبارت از هذیان میگردد پس یقین کردند که چنین نیست این کارخانه پرعظمت باین شوکت محیر العقول و باین کمالات نامتناهی عاقبت منتهی باین هذیان نخواهد گشت پس البته یک نشئه دیگر محقق است چنانکه نشئه عالم نبات از نشئه عالم انسانی بیخبر است ما نیز از آن نشئه کبری که بعد از نشئه انسانیست بی اطلاع هستیم ولی عدم اطلاع دلیل بر عدم وجود نیست چنانکه عالم جماد از عالم انسان بکلی بیخبر و مستحیل الادراک ولی عدم ادراک دلیل بر عدم وجود نیست و دلایل قاطعه متعدده موجود که این جهان بی پایان منتهی بحیات انسانی نگردد

اما حقیقت الوهیت فی الحقیقه مجرد است یعنی تجرّد حقیقی و ادراک مستحیل زیرا آنچه بتصور انسان آید آن حقیقت محدوده است نه نامتناهی محاط است نه محیط و ادراک انسان فائق و محیط بر آن و همچنین یقین است که تصورات انسانی حادث است نه قدیم و وجود ذهنی دارد نه وجود عینی و از این گذشته تفاوت مراتب در حیز حدوث مانع از ادراکست پس چگونه حادث حقیقت قدیمه را ادراک کند چنانکه گفتیم تفاوت مراتب در حیز حدوث مانع از ادراکست جماد و نبات و حیوان از قوای عقلیه انسان که کاشف حقایق اشیاء است بیخبر است ولی انسان از جمیع این مراتب باخبر هر رتبه عالی محیط بر رتبه سفلی است و کاشف حقیقت آن ولی رتبه دانی از رتبه عالی بیخبر و اطلاع مستحیل است لهذا انسان تصور حقیقت الوهیت نتواند ولی بقواعد عقلیه و نظریه و منطقیه و طلوعات فکریه و انکشافات وجدانیّه معتقد بحضرت الوهیت میگردد و کشف فیوضات الهیه مینماید و یقین میکند که هرچند حقیقت الوهیت غیر مرئیّه است و وجود الوهیت غیر محسوس ولی ادله قاطعه الهیه حکم بوجود آن حقیقت غیر مرئیّه مینماید ولی آن حقیقت کما هی هی مجهول النعت است مثلاً ماده اثیریّه موجود ولی حقیقتش مجهول و باآارش محتوم حرارت و ضیاء و کهربا تموجات اوست از این تموجات وجود ماده اثیریّه اثبات میگردد ما چون در فیوضات الهیه نظر کنیم متیقّن بوجود الوهیت گردیم مثلاً ملاحظه مینمائیم که وجود کائنات عبارت از ترکیب عناصر مفرده است و عدم عبارت از تحلیل عناصر زیرا تحلیل سبب تفریق عناصر مفرده گردد پس چون نظر در ترکیب عناصر کنیم که از هر ترکیبی کائنی تحقق یافته و کائنات نامتناهی است و معلول نامتناهی پس علت چگونه فانی

و ترکیب محصور در سه قسم است لا رابع له ترکیب تصادفی و ترکیب التزامی و ترکیب ارادی اما ترکیب عناصر کائنات یقین است که تصادفی نیست زیرا معلول بی علت تحقق نیابد و ترکیب التزامی نیز نیست زیرا ترکیب التزامی آنست که آن ترکیب از لوازم ضروریّه اجزای مترکبه باشد و لزوم ذاتی از هیچ شیئی انفکاک نیابد نظیر نور که مظهر اشیاء است و حرارت که سبب توسّع عناصر و شعاع آفتاب که از لزوم ذاتی آفتابست در این صورت تحلیل هر ترکیب مستحیل زیرا لزوم ذاتی از هر کائنی انفکاک نیابد شقّ ثالث باقی ماند و آن ترکیب ارادیسست که یک قوه غیر مرئیّه‌ئی که تعبیر بقدرت قدیمه میشود سبب ترکیب این عناصر است و از هر ترکیبی کائنی موجود شده است

اما صفات و کمالاتی از اراده و علم و قدرت و صفات قدیمه که از برای آن حقیقت لاهوتیه می‌شماریم این از مقتضیات مشاهده آثار وجود در حیّز شهود است نه کمالات حقیقی آن حقیقت الوهیت که ادراک ممکن نیست مثلاً چون در کائنات ملاحظه نمائیم کمالات نامتناهی ادراک کنیم و کائنات در نهایت انتظام و کمالست گوئیم که آن قدرت قدیمه که تعلق بوجود این کائنات یافته البتّه جاهل نیست پس می‌گوئیم که عالم است و یقین است که عاجز نیست پس قدیر است و یقین است که فقیر نیست پس غنی است و یقین است که معدوم نیست پس موجود است مقصود این است که این نعوت و کمالاتی که از برای آن حقیقت کلّیه می‌شماریم مجرد بجهت سلب نفاص است نه ثبوت کمالاتی که در حیّز ادراک انسانست لهذا می‌گوئیم که مجهول التّعت است

باری آن حقیقت کلّیه با جمیع نعوت و اوصافش که می‌شماریم مقدّس و منزّه از عقول و ادراکات است ولی چون در این کون نامتناهی بنظر واسع دقت میکنیم ملاحظه مینمائیم که حرکت و متحرّک بدون محرّک مستحیل است و معلول بدون علّت ممتنع و محال و هر کائی از کائنات در تحت تأثیر مؤثرات عدیده تکون یافته و مستمراً مورد انفعالند و آن مؤثرات نیز بتأثیر مؤثراتی دیگر تحقّق یابد مثلاً نبات بفیض ابر نیسانی تحقّق یابد و انبات شود ولی نفس ابر نیز در تحت تدبیر مؤثرات دیگر تحقّق یابد و آن مؤثرات نیز در تحت تأثیر مؤثرات دیگر مثلاً نبات و حیوان از عنصر ناری و از عنصر مائی که باصطلاح فلاسفه این ایّام اکسیجن و هیدرجن نشو و نما نماید یعنی در تحت تربیت و تأثیر این دو مؤثر واقع اما نفس این دو ماده در تحت تأثیرات دیگر وجود یابد و همچنین سائر کائنات از مؤثرات و متأثرات این تسلسل یابد و بطلان تسلسل واضح و مبرهن پس لابدّ این مؤثرات و متأثرات منتهی بحیّ قدیر گردد که غنی مطلق و مقدّس از مؤثرات است آن حقیقت کلّیه غیر محسوسه و غیر مرئیّه است و باید چنین باشد زیرا محیط است نه محاط و چنین اوصاف صفت معلول است نه علّت

و چون دقت کنیم ملاحظه نمائیم که انسان مانند میکروب صغیرست که در میوهئی موجود آن میوه از شکوفه تحقّق یافته و شکوفه از شجری نابت شده و شجر از ماده سیّالیّه نشو و نما نموده و آن ماده سیّالیّه از خاک و آب تحقّق یافته حالا چگونه این میکروب صغیر میتواند ادراک حقایق آن بوستان نماید و بیابان پی برد و حقیقت آن باغبان را ادراک کند این واضح است که مستحیل است ولی آن میکروب اگر هوشیار گردد احساس نماید که این باغ و بوستان و این شجره و شکوفه و ثمر بخودی خود باین انتظام و کمال تحقّق نیابد و همچنین انسان عاقل هوشیار یقین نماید که این کون نامتناهی باین عظمت و انتظام بنفسه تحقّق نیافته

و همچنین قوای غیر مرئیّه در حیّز امکان موجود از جمله قوه اثیریّه چنانچه گذشت که غیر محسوسه و غیر مرئیّه است ولی از آثارش یعنی تموجات و اهتزازش ضیاء و حرارت و قوه کهربائیّه ظاهر و آشکار شود و همچنین قوه نامیه و قوه حسّاسه و قوه عاقله و قوه متفکره و قوه حافظه و قوه واهمه و قوه کاشفه این قوای معنویّه کلّ غیر مرئی و غیر محسوس ولی بآثار واضح و آشکار

و اما قوه غیر محدوده نفس محدود دلیل بر وجود غیر محدود است زیرا محدود البتّه بغیر محدود شناخته میشود چنانکه نفس عجز دلیل بر وجود قدرتست و نفس جهل دلیل بر وجود علم و نفس فقر دلیل بر وجود غنا اگر غنائی نبود فقری نیز نبود اگر علمی نبود جهل نیز نبود اگر نوری نبود ظلمتی نیز نبود نفس ظلمت دلیل بر نور است زیرا ظلمت عدم نور است

اما طبیعت عبارت از خواصّ و روابط ضروریّه است که منبعث از حقایق اشیاء است و این حقایق غیر متناهیّه هرچند در نهایت اختلافست و از جهتی در نهایت ائتلاف و غایت ارتباط و چون نظر را وسعت دهی و بدقت ملاحظه شود یقین گردد هر حقیقتی از لوازم ضروریّه سائر حقایق است پس ارتباط و ائتلاف این حقایق مختلفه نامتناهی را جهت جامعئی لازم تا هر جزئی از اجزای کائنات وظیفه خود را بنهایت انتظام ایفا نماید مثلاً در انسان ملاحظه کن و از جزء باید استدلال بکلّ کرد این

اعضا و اجزای مختلفهٔ هیكل انسانی ملاحظه کنید که چه قدر ارتباط و اثتلاف بیکدیگر دارند هر جزئی از لوازم ضروریهٔ سائر اجزاست و وظیفهٔ مستقلهٔ دارد ولی جهت جامعهٔ آن عقل است جمیع را بیکدیگر چنان ارتباط میدهد که وظیفهٔ خود را منتظماً ایفا مینمایند و تعاون و تعاضد و تفاعل حاصل میگردد و حرکت جمیع در تحت قوانینی است که از لوازم وجودیهٔ است اگر در آن جهت جامعه که مدیر این اجزاست خلل و فتوری حاصل شود شبهه نیست که اعضا و اجزاء منتظماً از ایفای وظایف خویش محروم مانند و هرچند آن قوهٔ جامعهٔ هیكل انسان محسوس و مرئی نیست و حقیقتش مجهول لکن من حیث الآثار بکمال قوت ظاهر و باهر

پس ثابت و واضح شد که این کائنات نامتناهی در جهان باین عظمت هر یک در ایفای وظیفهٔ خویش وقتی موفق گردند که در تحت ادارهٔ حقیقت کلیهٔ باشند تا این جهان انتظام یابد مثلاً تفاعل و تعاضد و تعاون بین اجزای مترکبهٔ وجود انسان مشهود و قابل انکار نیست ولی این کفایت نکند بلکه جهت جامعهٔ لازم دارد که مدیر و مدبرهٔ این اجزاست تا این اجزای مرکبه با تعاون و تعاضد و تفاعل وظایف لازمهٔ خویش را در نهایت انتظام مجرا دارند

و شما الحمد لله واقفید که در بین جمیع کائنات چه کلی و چه جزئی تفاعل و تعاضد مشهود و مثبت است اما در بین کائنات عظیمه تفاعل مثل آفتاب آشکار است و بین کائنات جزئیه هرچند تفاعل مجهول ولی جزء قیاس بکل گردد پس جمیع این تفاعلها مرتبط بقوهٔ محیطهٔ که محور و مرکز و مصدر و محرک این تفاعلها است

مثلاً چنانکه گفتیم تعاون و تعاضد در بین اجزای هیكل انسان مقرر و این اعضا و اجزاء خدمت بعموم اعضا و اجزاء مینماید مثلاً دست و پا و چشم و گوش و فکر و تصور معاونت بجمیع اعضا و اجزاء مینماید ولی جمیع این تفاعلها مرتبط بیک قوهٔ غیر مرئی محیطهٔ است که این تفاعلها منتظماً حصول مینماید و آن قوهٔ معنویهٔ انسانست که عبارت از روح و عقل است و غیر مرئی

و همچنین در معامل و کارخانه‌ها ملاحظه نمائید که تفاعل بین جمیع آلات و ادواتست و بهم مرتبط ولی جمیع این روابط و تفاعل مرتبط بقوهٔ عمومیهٔ که محرک و محور و مصدر این تفاعلهاست و آن قوهٔ بخار یا مهارت استاد است پس معلوم و محقق شد که تفاعل و تعاضد و ارتباط بین کائنات در تحت اداره و ارادهٔ یک قوهٔ محرکهٔ است که مصدر و محرک و محور تفاعل بین کائنات است

و همچنین هر ترتیب و ترکیب که مرتب و منظم نیست آن را ترکیب تصادفی گوئیم اما هر ترکیب و ترتیب که منظم و مرتب است و در ارتباط با یکدیگر بنهایت کمال است یعنی هر جزئی در موقع واقع و از لوازم ضروریهٔ سائر اشیاء است گوئیم این ترکیب از اراده و شعور ترتیب و ترکیب شده است البته این کائنات غیر متناهی و ترکیب این عناصر مفرد که منحل بصور نامتناهی شده از حقیقتی صادر گشته که فاقد الشعور و مسلوب الاراده نیست این در نزد عقل واضح و مبرهن است جای انکار نیست ولی مقصود این نیست که آن حقیقت کلیهٔ را یا صفات او را ما ادراک نموده‌ایم نه حقیقت و نه صفات حقیقی او را هیچ یک ادراک نموده‌ایم ولی میگوئیم این کائنات نامتناهی و روابط ضروریه و این ترکیب تام مکمل لابد از مصدری صادر که فاقد الاراده و شعور نیست و این ترکیب نامتناهی که بصور نامتناهی منحل شده مبنی بر حکمت کلیهٔ است این قضیه قابل الانکار نیست مگر نفسی که مجرد بعناد و الحاد و انکار معانی واضحهٔ آشکار برخیزد و حکم آیهٔ مبارکهٔ صم بکم عمی و هم لا یرجعون پیدا کند

و اما مسئلهٔ اینکه قوای عقلیه و روح انسان یکی است قوای عقلیه از خصائص روح است نظیر قوهٔ متخیله و نظیر قوهٔ متفکره و قوهٔ مدرکه که از خصائص حقیقت انسانست مثل شعاع آفتاب که از خصائص آفتابست و هیكل انسانی مانند آینه

است و روح مانند آفتاب و قوای عقلیه مانند شعاع که از فیوضات آفتابست و شعاع از آینه شاید منقطع گردد و قابل انفکاک است ولی شعاع از آفتاب انفکاک ندارد

باری مقصود اینست که عالم انسانی بالنسبه بعالم نبات ما وراء الطبیعه است و فی الحقیقه ما وراء الطبیعه نیست ولی بالنسبه بنبات حقیقت انسانی و قوه سمع و بصر ما وراء الطبیعه است و ادراک حقیقت انسان و ماهیت قوه عاقله از برای عالم نبات مستحیل است و همچنین از برای بشر ادراک حقیقت الوهیت و حقیقت نشئه حیات بعد از موت ممتنع و مستحیل اما فیوضات حقیقت رحمانیت شامل جمیع کائنات است و انسان باید در فیوضات الهیه که من جمله روح است تفکر و تعمق نماید نه در حقیقت الوهیت این انتهای ادراکات عالم انسانست چنانچه از پیش گذشت این اوصاف و کمالاتی که از برای حقیقت الوهیت میشریم این را از وجود و شهود کائنات اقتباس کرده ایم نه اینکه بحقیقت و کمالات الهیه پی برده ایم اینکه میگوئیم حقیقت الوهیت مدرک و مختار است نه اینست که اراده و اختیار الوهیت را کشف نموده ایم بلکه این را از فیوضات الوهیت که در حقایق اشیاء جلوه نموده است اقتباس نموده ایم

اما مسائل اجتماعی ما یعنی تعالیم حضرت بهاءالله که پنجاه سال پیش منتشر شده جامع جمیع تعالیم است و واضح و مشهود است که نجات و فلاح بدون این تعالیم از برای عالم انسانی مستحیل و ممتنع و محال و هر فرقهئی از عالم انسانی نهایت آمال خویش را در این تعالیم آسمانی موجود و مشهود بیند این تعالیم مانند شجره است که میوه جمیع اشجار در او موجود بنحو اکمل مثلاً فیلسوفها مسائل اجتماعی را بنحو اکمل در این تعالیم آسمانی مشاهده مینمایند و همچنین مسائل حکمیّه بنحو اشرف که مقارن حقیقت است و همچنین اهل ادیان حقیقت دین را در این تعالیم آسمانی مشهوداً مبینند که بادلّه قاطعه و حجّت واضحه اثبات مینمایند که حقیقت علاج حقیقی علل و امراض هیئت عمومی عالم انسانست اگر این تعالیم عظیمه انتشار یابد هیئت اجتماعی عموم انسانی از جمیع مخاطرات و علل و امراض مزمنه نجات یابد و همچنین مسئله اقتصاد بهائی نهایت آرزوی عمّال و منتها مقصد احزاب اقتصاد است

بالاختصار جمیع احزاب را بهره و نصیبی از تعالیم بهاءالله چون این تعالیم در کنائس در مساجد در سائر معابد ملل اخری حتی بوزنهها و کونفیشیوزها و کلوب احزابها حتی مادّیون اعلان گردد کلّ اعتراف نمایند این تعالیم سبب حیات جدیدی از برای عالم انسانست و علاج فوری جمیع امراض هیئت اجتماعی ابداً نفسی تنقید نتواند بلکه بمجرد استماع بطرب آید و اذعان باهمیت این تعالیم نماید و گوید هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال المبین

در آخر قول این چند کلمه مرقوم میشود و این از برای کلّ حجّت و برهان قاطع است تفکر در آن فرمائید که قوه اراده هر پادشاه مستقلّی در ایام حیاتش نافذ است و همچنین قوه اراده هر فیلسوفی در چند نفر از تلامیذ در ایام حیاتش مؤثر اما قوه روح القدس که در حقایق انبیا ظاهر و باهر است قوه اراده انبیا بدرجهئی که هزاران سال در یک ملت عظیمه نافذ و تأسیس خلق جدید مینماید و عالم انسانی را از عالم سابق بعالم دیگر نقل مینماید ملاحظه نمائید که چه قوه ایست این قوه خارق العاده است و برهان کافی بر حقیقت انبیا و حجّت بالغه بر قوت وحی است و علیک البهء الأبهی

عبدالبهاء عباس

## [یادداشت]

۱ بر مبنای اسناد تاریخی، ممکن است منظور از "دکتر فیشر" دکتر جوزفین فالشیر باشد. ←

---

این سند از [کتابخانه منابع](http://www.bahai.org/fa/legal) بیهیابی دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقررات مندرج در سایت [www.bahai.org/fa/legal](http://www.bahai.org/fa/legal) استفاده نمایید.